

## «کنج» یا «کنج» در مقدمه رستم و سهراب\*

تقدیم به استاد دکتر محمد دبیرسیاقی

یکی از ابیات بسیار معروف شاهنامه که در مقدمه داستان رستم و سهراب آمده این است که:

اگر تندبادی برآید ز کُنج به خاک افگند نارسیده تُرنج  
(خالقی، دوم/۱۱۷/۱)

در مورد تلفظ و معنای لغت «کُنج» که در مصراع اول این بیت آمده است علما همیشه تردید کرده اند. مثلاً دکتر ماهیار نوابی در این مورد می نویسد: «خود استاد [یعنی مرحوم مینوی رحمة الله علیه] و یاران «بنیاد شاهنامه» نیز در خواندن این بیت بدین شکل شک داشته اند، چه در شرح این بیت می نویسند: «گویا می خواهد بگوید که هرگاه باد تند ناموافقی از گوشه ای بوزد که موجب زیبایی شود...». وی ادامه می دهد که: «این شک به جا بوده است چه در این صورت کُنج در این بیت یعنی گوشه ای یا کُنجی و به سخن دیگر اسمی نکره به جای نامی معرفه به کار رفته است و این از فردوسی به دور است و سزاوار سخنسرای نامی توس نیست که به جای اگر تندبادی از کُنجی برآید، بگوید: اگر تندبادی از کُنج برآید... دیگر این که بادها همیشه به سویی یا جایی منسوبند، و یا صفتی نوع آنها را می رساند: بادِ شمال، باد جنوب، باد دریا... بادِ دمان، ولی هیچ گاه باد کُنج

\* پس از این مقاله، نامه استاد جلال خالقی مطلق و نیز نوشته ای از جلال متینی درباره کاربرد «کنج» در شاهنامه فردوسی و لغت فرس اسدی طوسی چاپ شده است.

به کار نرفته است» (ماهیار نوابی، ص ۳۵۲-۳۵۳). وی سپس حدس می زند که: «کنج اسمی ست معرفه و باید نام ویژه جایی باشد که باد و ابر از آن ناحیه سوی ایران و جای وقوع این داستان می وزد... من این واژه را کنج با کاف زبرداری می خوانم [در متن مقاله چاپ شده کنج با کاف زبردارد!!] و آن را گونه دیگری از کنگ [kang] (گنج) می دانم». دکتر نوابی از واژه کنج که آن را گشته کنگ می داند به گوشه و محلی در سغد که کوه و رودی هم به همین نام در نزدیکی آن بوده تعبیر می نماید و شواهد بسیاری هم از شاهنامه ارائه می دهد که در آنها کنگ به معنی محل و موضعی به کار رفته است (ماهیار نوابی، ص ۳۵۵-۳۶۰). بنده اندکی از شواهد استاد را این جا به تقدیم می رساند که خوانندگان مجبور به مراجعه به شاهنامه نباشند:

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| تُهی کرد و شد با سپه سوی کنگ | بهانه نجست و فریب و درنگ     |
| چنین تا رسیدند نزدیک کنگ     | که آن بود خرم سرای درنگ      |
| شهنشه چو از کنگ بیرون کشید   | سپه را ز تنگی به هامون کشید  |
| ز در بند دز تا در آب کنگ     | درفش است و پیلان و مردان جنگ |

مرحوم استاد خانلری هم کنج را در این بیت گشته کنگ دانسته است یعنی معرب کنگ با تبدیل گاف به جیم و آن را نام «رود و ناحیه ای» از بلاد هند پنداشته است (خانلری، ص ۵).

اولین و مهمترین ایرادی که به نظر این هردو استاد وارد است، این است که اگر فردوسی در موارد متعدد کنگ را در شاهنامه به معنی محل و موضع به کار برده است (و این از شواهدی که دکتر ماهیار نوابی ارائه داده عیان است)، پس چرا یکباره در مقدمه داستان رستم و سهراب صورت معرب واژه ای را که خوب می دانسته و مکرراً آن را در شعر خود آورده بوده است استفاده نکرده؟ اگر بگوییم که این واژه به همین صورت گشته و معرب در متن شاهنامه ابومنصوری وجود داشته و فردوسی هم بعینه آن را از نثر به نظم آورده، باز این سؤال پیش می آید که چرا جامعین شاهنامه ابومنصوری یک جا کنج آورده اند (یعنی در مقدمه رستم و سهراب) و در بقیه جاها کنگ به کار برده اند (یعنی در داستان سیاوخش)؟ اگر کسی بگوید که زبان فارسی از زمان گردآوری شاهنامه ابومنصوری تا زمان نظم شاهنامه فردوسی تغییر حاصل کرده بوده است، باز همین ایراد وارد است که اگر تغییر زبان، تبدیل گاف به جیم را ایجاد می کرده چرا این تغییر تنها در همین واژه پیدا آمده و نه در دیگر کاربردهای کنگ در شاهنامه؟ از آن گذشته جمع آوری شاهنامه ابومنصوری در عصر حیات فردوسی بود و اتمام تصنیف آن در ۳۴۶ هم مصادف با زمانی می شود که

فردوسی قریب ۱۵ سال داشته است. زبان این کتاب همان زبان خود فردوسی بوده است و چنین تغییری ممکن نیست. اگر گویند که کنج و کنگ صورتهای مختلف یک واژه واحد است و تغییر گاف به جیم در واژه معلول تفاوتهای لهجه ای خراسان قرن چهارم است، یعنی چون جامعین شاهنامه ابومنصوری هر یک از گوشه ای از خراسان بزرگ آمده بودند و بنا بر این دور نیست که لهجه های مختلف محلی این افراد به نحوی در متن کتاب وارد شده باشد و این اختلاف کاربرد در مورد کنج و کنگ هم بدین دلیل است که شخصی که داستان رستم و سهراب را آماده ساخته، کنگ را کنج می خوانده و آن که داستان سیاوخش را فراهم کرده کنگ را با گاف تلفظ می کرده است، جواب این ادعا این است که این گروه عالمان و ادبای ایرانی که شاهنامه ابومنصوری را فراهم آوردند همه به تصریح مقدمه منثور شاهنامه از علما و اهل کتاب و علم بودند و ممکن نیست که خصوصیات مربوط به لهجه آنها در کتاب ادبی که به فرمان امیری نوشته بودند وارد شده باشد. حال این جامعین همان حال است که علمای ادیب ایرانی هم اکنون هم دارند و اگر ادیبی که اهل اصفهان است با عالمی از مشهد و دانشمندی از شیراز گرد آیند تا کتابی به فارسی تألیف کنند ممکن نیست که هر کدام از این علما مبلغی از لغات و اصطلاحات شایع در ولایت خود را وارد متن کتاب نمایند. به همین قیاس تفاوت بین کنج و کنگ را در شاهنامه بر گردن اختلاف لهجات جامعین شاهنامه ابومنصوری نمی توان نهاد. نتیجه این که شواهدی که خود استاد ماهیارنوابی از شاهنامه برای کاربرد کنگ ارائه داده است تعبیر او را که کنج گشته کنگ است تضعیف می کند. علی ای حال به نظر بنده رابطه کنج با کنگ چنان که این هر دو استاد بیان کرده اند ممکن نیست.

همان طور که دکتر ماهیارنوابی گزارش کرده است حتی مصححین بنیاد شاهنامه هم در مورد این واژه قدری تردید داشته اند و گویا تردید آنها هم بر اساس معرفه یا نکرده بودن واژه بوده است. یعنی همه فکر می کرده اند که از سخنسراییی چون فردوسی بعید است که به جای این که بگوید «بادی از کنجی» وزید، بنویسد «باد از کنج» وزید. این ایراد هم به نظر بنده نادرست است. کاربرد کنج به همین صورت معرفه به جای نکره باز هم در شاهنامه و نیز در سخن اساتید متقدم شعر پارسی آمده است که بنده چند مورد را در این جا می آورم:

تو گفتی که ابری بر آمد ز کنج زشنگرف نسیرنگ زد بر ترنج  
(خالقی، یکم، ۵۲/۳۴۸)

همان طور که به گمان و به کاربرد فردوسی ابر ممکن است که از «کنج» بیاید؛ باد هم

لابد از «کنج» می تواند وزیدن.

همه دشت پر باده و نای بود به هر کنج صد مجلس آرای بود  
(خالقی، یکم، ۱۴۹۲/۲۶۹)

سیف اسفرنکی از شعرای قرن ششم هجری هم می فرماید:

کنج بهتر عاقلان را چون سفیهان سر شوند دار چون منبر شود دولت شود بی منبری  
(از امثال و حکم دهخدا)

به استناد این شواهد ایراد معرفه و نکره بودن را هم نمی توان در این محل وارد دانست. معذک کتبا بنده هم عقیده دارم که کنج در این بیت معنی گوشه و زاویه و کناره نمی دهد بلکه اصلاً به مفهوم دیگری است.

در سالیان پیش هنگام مطالعه اشعار رودکی سمرقندی به بیتی برخوردی بودم که در آن کنج یا کنج نه به معنی «گوشه» بلکه به مفهوم «شاخه» به کار رفته بود. اما چون این بیت شاهد واحدی بود و نمونه های دیگری از کاربرد آن را در آن کنج محدود ادب پارسی که با آن آشنایی دارم یافت نمی توانستم، جرأت اظهار و بیان مطلب نمی کردم و احتیاط را چیزی در این باب نمی گفتم. تا آن که ضمن مطالعه متن سخنرانی استاد دبیرسیاقی درباره شاهنامه که در بنیاد محوی در آلمان ایراد شده بود دیدم که استاد هم چنین نظری دارد و اکنون با پشتگرمی به دانش وسیع دکتر دبیرسیاقی در لغت فارسی این شاهد یگانه را به تقدیم می رسانم شاید دیگران هم در یادداشتهای خود امثال آن را داشته باشند و این نوشته موجب شود که شواهد خود را چاپ کنند و در اختیار همه بگذارند. علی ای حال فضل تقدیم در این مورد با استاد دبیرسیاقی ست و من بنده تنها ارائه کننده یک فقره شاهد ادبی بیش نیستم. پس اجازه بدهید که اول سخنان استاد دبیرسیاقی را نقل کنم. وی می نویسد:

کنج در لغت معنی شاخه دارد. پس تندبادی برآمده است و ترنج نارسیده را از شاخه جدا کرده و بر خاک افکنده است... در گویش شیرازی کنگ نبات به معنی شاخه نبات است و جزء کنگ در

آن [یعنی در کنگ نبات] صورتی از کنج به معنی شاخه و شاخ (دبیرسیاقی، ص ۵۷-۵۸).

کتب لغت مانند برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، فرهنگ انجمن آرا، فرهنگ جهانگیری، غیاث اللغات، و فرهنگ نفیسی و به نقل از اینها لغت نامه دهخدا، همه واژه کنج را به صورت کنگ به معنی شاخه و بال پرنده آورده اند. بنده تعریف فرهنگ رشیدی را برای نمونه نقل می کنم: «کنگ: بالفتح بال... و از درختان شاخ. شاعر گوید:

آن خسیس از نهایت خست کنگ گنجشگکی به کس ندهد».  
اما شاهد کنگ نبات به معنی شاخ نبات از دیوان بسحاق اطعمه چنان که اصحاب لغت

آورده اند این بیت است:

بر کنگ نبات آن که در این شیشه کره بست      در نقش هم او صورت قرصک که و مه بست  
آنچه که بسیار مهم است کاربرد لغت کنج به معنی شاخه در شعر رود کی ست:  
باران مشکبوی بیارید نوبه نو      وز برگ برکشید یکی حله قضیب [در متن: قضیب]  
کنجی که برف همی داشت گل گرفت      هر جو یکی [کذا] که خشک همی بود شد رطیب  
تندر میان دشت همی باد بر دمد      برق از میان ابر همی برکشد قضیب  
لاله میان کشت بخندد همی زدور      چون پنجه عروس به حنا شده خضیب  
(نفیسی، ص ۴۹۲)

چنان که ملاحظه می فرمایید در این ابیات منظور شاعر توصیف نوبهار است و جوان شدن درودشت. باران بهاری می بارد، و کنجی که برف داشت پر از گل می شود. واضح است که کنج در این بیت اشارت به شاخه ای ست که برف بر آن نشسته باشد. این شاخه پر برف با آمدن بهار شکوفه می کند و غرق گل می شود. اگر گویند که کنج را در این بیت باید کنجی به معنی «گوشه ای» خواند و از بیت چنین استنباط کرد که گوشه و کناری که پر از برف بود (برف همی داشت) در اثر فرارسیدن بهار و گرم تر شدن هوا گل گرفت؛ یعنی در اثر ذوب برفهایش پر از گل شد، به نظر بنده این تعبیر بسیار سخیف و رکیک و کودکانه است و از شاعری چون رودکی بعید می نماید. ناگفته نماند که بنده اصلاً به قضاوت های ذوقی از قبیل اظهار نظرهای مرحوم وحید دستگردی که «سخن نظامی وار» یا «رودکی وار» یا «فردوسی وار» نیست اعتقاد ندارم. اما در این مورد حتی چنین قضاوت غیرعلمی را جایز می شمارم زیرا با فرض این که رودکی گل گفته باشد به جای گل و از کنجی، گوشه ای اراده کرده باشد مفهوم و ارزش ادبی شعر چنان پایین می آید که با اندک آشنایی که با زبان شعر خراسان دوره سامانی دارم قبول چنین مدعایی برایم بسیار دشوارتر از جواز تکیه بر «ذوق سلیم» می باشد. شاعری مثل رودکی در قطعه ای که همه سخن از بهار و وزیدن باد بهاری و دمیدن تندر و رعد و برق بهار است و در آن از خنده لاله و سبز شدن شاخ و برگ درختان سخن گفته به ناگاه حدیث گل آلود شدن گوشه و کنار دشت را آغاز نمی کند حتی اگر کنج را بتوان به معنی گودال یا سوراخ نیز گرفت. از آن گذشته مصراع «هر جو یکی که خشک همی بود شد رطیب» را نیز بنده به دلیل حال و هوای شعر و موضوع آن به «هر چوبکی» که خشک همی بود» تصحیح قیاسی می کنم. یعنی جویک (جوی کوچک) را گشته چوبک (ترکه، شاخ جوان) می دانم. و اگر این تصحیح قیاسی بنده درست باشد، قراءت گل به جای گل در مصراع اول این بیت تأیید می شود. از آن

گذشته شاهد دیگری هم از مسعود سعد سلمان موجود است که ظن بنده را تقویت می کند. این شاهد را استاد ماهیارنوابی در مقاله عالمانه ای که ذکرش گذشت نقل کرده است اما به نظر بنده مفهوم واژه را به دلیل فرض این که کنج گشته کنگ است اشتباه کرده است. شاهد این است:

شاخ خمیده چو کمان برکشید      سرما از کنج کمین برکشاد  
(ماهیارنوابی، ص ۳۶۵)

در این بیت هم چون مسعود سعد سخن از شاخ درخت می راند با واژه کنج که هم معنی شاخه می دهد و هم معنی گوشه و کناره به نهایت استادی بازی کرده است. می گوید شاخ درخت که از سرمای زمستان شادابی از دست داده بود و چون کمان خمیده بود، دوباره قامت راست کرد (برکشید) و کسوت بهاری پوشید. و سرما که در گوشه و کنار (کنج ها) و شاخه های درختان (کنج ها) کمین کرده بود، کمین برکشاد و نتیجه سرما شاخ و برگ و گوشه و کنار جهان را رها کرد. چنین است در این بیت سنائی در قصیده:

تا باز فلک طبع هوا را چو هوا کبرد      بلبل به سر گلبن و بر شاخ ندا کرد...  
شاخی که ز سردی و ز خشکی شده بد پیر      از گرمی و تریش صبا همچو صبا کرد  
البته ذکر لفظ گل در توصیف بهار در شعر ملک الشعراء عنصری وارد شده است اما بسیار به جا و زیبا. نه این که یکباره وصف بهار را رها کند و سخن از گل و شل به میان بیاورد. او در مدح سلطان محمود می فرماید:

به فال نیک و به فرخنده روزگار جهان      به سان دولت شاه جهان شده ست جوان  
اگر ز گوهر ناسفته ابر شد چو صدف      چرا شد از گل ناکشته دشت چون بستان  
فگند شادروانی به دشت باد صبا      که تار و پودش هست از زبرجد و مرجان  
چو مجلس ملک الشرق از نثار ملوک      به جعفری و به عدلی نهفته شادروان  
کنار پر گل از آن کرد گل که ابر سیاه      فرو گذشت بدو، پر گلاب کرده دهان  
(عنصری، ص ۲۶۱)

روشن است که چنین کنایه ای به گل شدن کنار گل به مناسبت باران بهاری که چون گلاب بر گلستان می بارد از زمین تا آسمان با ذوب شدن برف در سوراخهای در و دشت و گل آلود شدن زمین و زمان متفاوت است. پس در شعر رودکی هم نباید پنداشت که «کنجی که برف همی داشت گل گرفت» ممکن است. در این مصراع مسلماً باید گل خواند نه گل. ضمناً الفاظ «جعفری» و «عدلی» هم اشاره به نوعی مسکوکات آن زمان است. و اما تلفظ دقیق این واژه که آیا کنج به فتحه است چنان که اصحاب لغت می گویند،

یا کُنْج به ضمه است بر بنده معلوم نیست. اگر لغت را مضموم بخوانیم البته قافیه اش با تُرنج در شعر فردوسی بهتر است زیرا تُرنج تلفظ قدیمتر میوه ای است که امروز تُرنج به فتح ثانی می خوانیم. گذشته از دلایل فیلولوژیک که بنده این جا وارد بحث آن نخواهم شد، واژه تُرنج در عربی جمع مکسرش الأترجة است که دال بر تلفظ تُرنج است. ناگفته نماند که اعراب عقیده داشتند که جن در محلی که در آن ترنج یا درخت ترنج باشد وارد نمی شود. ترنج را اعراب تَفَاح العجم یعنی «سیب ایرانیان» یا لیمون الیهود می نامیدند. از آن رو که ایرانیان و یهودیان در اعیادشان ترنجی به دست می گرفتند. بنده هم یادم هست که در کودکی خودم که چهل و اندی سال پیش از این می شود در عید نوروز، در آباده و ابرقو، بچه ها ترنج به دست می گرفتند و به دید و بازدید می رفتند و سر سفره عید هم ترنج در آب می انداختند. ذکر نیکی ترنج در حدیث نبوی هم آمده است که: «مثل المؤمن الذی یقراء القرآن کمثل الأترجة، طعمها طیب و ریحها طیب» (نک. ابواب التداوی بالاعشاب و النباتات؛ الشافعی، ص ۹۸). در شاهنامه هم گهگاه پهلوانان با ترنجی در دست توصیف شده اند مثلاً:

رستم: بیامد بر آن کرسی زر نشست      پر از خشم، بویا ترنجی به دست  
(خالقی، پنجم / ۳۴۴ / ۶۲۶)

اسکندر: سکندر بیامد ترنجی به دست      ز ایوان سالار چین نیم مست  
(مول، داستان اسکندر، بیت ۱۶۲۲)

علی ای حال تلفظ ترنج به فتحه ثانی یا تُرنج به ضم ثانی تفاوتی در احتمال صحت این حدس که معنی لغت کُنْج یا کُنْج نه تنها معنی معروف، بلکه معنی ثانوی شاخه نیز می تواند باشد ایجاد نمی کند.

بر آنچه تاکنون عرض شد یک ایراد اساسی وارد است و آن این است که این لغت در کتاب نفیس لغت فرس اسدی طوسی وارد شده و در آن لغتنامه، اسدی که خود عالم و شاعر و لغوی ست در باب واژه کُنْج می نویسد: «بیغوله بُود و گوشه نیز گویند» و سپس همین بیت فردوسی را شاهد می آورد که:

اگر تندبادی بر آید ز کُنْج      به خاک افکند نارسیده ترنج  
در نامه مورخ دوم فوریه ۱۹۹۸ که در این باب استاد خالقی مطلق به این طلبه نوشته اند،\* پس از ذکر شاهد اسدی اضافه فرموده اند که:

\* این نامه با موافقت استاد جلال خالقی مطلق پس از این مقاله چاپ شده است.

با وجود این که اسدی خود مردی شاعر و لغوی و همعهد و همشهری فردوسی بوده نمی توان البته ادعا کرد که او همه واژه های شاهنامه را به همان معنی فهمیده بوده است که خود فردوسی. به سخن دیگر، اگرچه اعتبار گفته اسدی و دلایل دیگر که ذکر شد، احتمال درستی کنج را در معنی «گوشه» بسیار بالا می برد، و از احتمالات دیگر سخت می کاهد ولی لزوم و فایده ذکر احتمالات دیگر را به کلی رد نمی کند.

در این مقاله بنده نظرم تنها ذکر این احتمال دیگر در معنای لغت کنج است و نه خدای نکرده لجبازی یا مکابرت با علما. اما در عین حال نکته ای هم در باب این که اسدی واژه کنج را در لغت فرس آورده، قابل ذکر است و آن این که: واژه کنج واژه شایع و معروفی بوده و به همین معنی گوشه و زاویه در شعر اساتید قدیم بسیار وارد شده. مثلاً رودکی می فرماید:

ناگاه بر آرند ز کنج تو خروش گردند همه جمله و بر ریش تو شاشه  
(نفیسی، ص ۵۲۹)

شهریاری بسود عالی شیوه ای در جوارش بود کنج بیوه ای  
(عطار، ص ۲۳۱)

بر من بنده روشن نیست که چرا مرد لغوی عالمی مانند اسدی واژه ساده معروف و همه فهمی را در لغتنامه خود وارد کرده است. حدس من این است که خود او هم درست این واژه را در مضمون بیت مانحن فیه نفهمیده بوده و کنج به معنی گوشه و بیغوله را نیز برای خالی نبودن عریضه وارد کتاب لغتش کرده است. شاید هم واژه را نوشته و چون نتوانسته مفهوم درستی برایش بیاید به همان «گوشه» و «بیغوله» معروف قناعت کرده است. علی ای حال همین موجود بودن واژه ساده همه فهمی مانند کنج در یک کتاب لغت محل تأمل است.

حاصل کلام این که با وجودی که بنده در صحت حدس خود نسبت به معنی کنج به مفهوم «شاخه» اصراری ندارم اما اگر مرا پرسند که در بیت:

اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افگند نارسیده ترنج  
برای واژه کنج مفهوم «شاخه» را محتمل تر می دانی یا «گوشه» و «کناره» را، بنده گویم که مفهوم شاخه به نظر من قابل قبول تر است. اما این یک عقیده شخصی بیش نیست.

اگر حدس بنده در تبعیت از قول استاد دبیر سیاقی صحیح باشد چنان که ایشان متذکر شده اند، مصراع اول را باید با مکث پس از برآید خواند و زکنج را مربوط به مصراع ثانی دانست: اگر تندبادی برآید [و] از کنج [یا شاخه] ترنج نارسیده را به خاک افگند... والسلام.



## فهرست منابع

- ۱- خانلری، پرویز، (به کوشش)، رستم و سهراب: سری شاهکارهای ادبیات فارسی. ش ۲ تهران ۱۳۴۹.
- ۲- دبیرسیاقی، محمد، «توجیه اصالت برخی از ابیات شاهنامه»، کنگره بزرگداشت شاهنامه فردوسی. کلن: بنیاد محوی، ۱۹۹۰، ص ۳۵-۶۵.
- ۳- سنائی، دیوان حکیم ابوالمجد محدود بن آدم سنائی غزنوی، به کوشش مدرس رضوی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ص ۱۳۵.
- ۴- الشافعی، علی بن برهان الحلبي (۱۵۶۷-۱۶۳۵ م)، عقد المرجان فيما يتعلق بالجان. تحقیق مصطفی عاشور. قاهره ۱۹۸۸.
- ۵- عطار، فریدالدین، مصیبت نامه به کوشش دکتر نورانی وصال. تهران چاپ سوم. ۱۳۶۴.
- ۶- عنصری، دیوان عنصری، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، چاپ دوم، بهار ۱۳۶۳.
- ۷- فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم (نیویورک، ۱۳۶۶)، دفتر دوم (کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹)، دفتر پنجم (کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۷۵).
- ۸- ماهیارنوابی، یحیی، «واژه ای از شاهنامه»، در مجموعه مقالات، به کوشش محمود طاووسی. شیراز، ۲۵۳۵، ص ۳۵۱-۳۶۸.
- ۶- نفیسی، سعید، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. تهران (چاپ دوم) ۱۳۳۶.

\* \* \*

## [کاربرد «کنج» در شاهنامه]

...

و اما درباره بیت آغاز رستم و سهراب و معنی واژه کنج که در مصراع اول آن آمده است، مختصر عرض می کنم:

چنان که می دانید برخی از پژوهندگان این واژه را معرب کنگ یعنی کنگ دژ در توران دانسته اند و شادروان خانلری آن را گنگ به معنی «رود و ناحیه ای در هندوستان» گرفته است (رستم و سهراب، سری شاهکارهای ادبیات فارسی، شماره ۲، چاپ دهم، تهران ۱۳۴۹، ص ۵). تا آن جا که بنده دیده ام، در شاهنامه هیچ کجا کنگ یا گنگ به گونه معرب گنج نیامده است و بنا بر این اگر نگوییم که یکی از این نواحی به طوفان خیزی شهرت داشته است، پس کاربرد آنها در این بیت بی وجه و کاربرد معرب آن بی وجه تر است. نخست بهتر است به کاربرد و معانی واژه های گنج و کنج در شاهنامه توجه کنیم. بر طبق «فرهنگ ولف» در شاهنامه یک واژه گنج (به کاف فارسی وزیر یکم) داریم به معنی «مال و خواسته بسیار که در یکجا گرد آورند» که معرب آن کنز است و این واژه

در این جا نمی تواند منظور باشد. و دیگر یک کنج (به کاف تازی و پیش یکم) داریم به معنی «گوشه» و این واژه در «فرهنگ ولف» سه بار ثبت شده است، ولی کاربرد آن در شاهنامه بیش از این است، منتها چون مول در تصحیح خود آنها را با کاف فارسی نوشته، یعنی آن را محتملاً از گنجیدن گرفته، لذا در «فرهنگ ولف» هم بیشتر موارد آن زیر گنج (با کاف فارسی) ثبت شده است. نخست همهٔ این موارد را که جمعاً ۸ بیت است با کاف تازی در زیر می آورم. از این هشت مورد ۵ مورد اول آن از چاپ بنده و ۳ مورد آخر از چاپ مول است:

- ۱- همه دشت پر باده ونای بود      به هر کنج صد مجلس آرای بود  
یکم ۱۴۹۲/۲۶۹
- ۲- تو گفتی که ابری برآمد ز کنج      ز شنگرف نیرنگ زد بر ترنج  
یکم ۵۲/۳۴۸
- ۳- اگر تند بادی برآید ز کنج      به خاک افگند نارسیده ترنج  
دوم ۱/۱۱۷
- ۴- به هر کنج در، سیصد ایستاده بود      میان در، سیاوخش آزاده بود  
دوم ۱۰۳/۲۰۹
- ۵- ز گیتی یکی کنج ما را بس است      که تخت مهبی را جز از من کس است  
پنجم ۵۸۵/۶۷ (با تصحیح گنج به کنج)
- ۶- کمینگاه کرد اندر آن کنج کوه      بیامد سوی رزم خود با گروه  
۵۷۳/۲۱
- ۷- چو آگاه شد دخت مهرک بجست      شد از خان مهرک به کنجی نشست  
۱۹۶/۲۲
- ۸- به کنجی نشسته ست با زند و است      از امید گیتی شده پیروست  
۲۵۳/۴۲

اکنون دلایلی را که کنج را در بیت مورد بحث (بیت سوم) به معنی «گوشه» محتمل و به معنی «درخت» نامحتمل می کند عرض می کنم:

۱- از بیت سوم که مورد بحث ماست بگذریم، از هفت مورد دیگر کنج به معنی «گوشه» به کار رفته است. بنابراین در شاهنامه کنج به معنی «گوشه» به کار رفته، ولی به معنی «درخت» در جای دیگری، جز به احتمال در همان بیت مورد بحث به کار رفته است. البته می توان گفت که این واژه در معنی «درخت» تنها یک بار در شاهنامه به کار

رفته است و بر این فرض جای هیچ ایرادی نیست، ولی چون در این یک بار هم کاررفت آن مورد بحث است و حتمی نیست، ذکر این که در شاهنامه در این معنی تأیید دیگری ندارد بی اهمیت نیست.

۲- اگر کنج یا گنج در بیت مورد بحث به معنی «درخت» باشد، باید در مصراع یکم یا دو تصحیح قیاسی بکنیم و آن را به گونه‌ای اگر تندبادی درآید به کنج بخوانیم، و یا این که آن را چنین بخوانیم: اگر تندبادی برآید، ز کنج... این شیوه بیان به ویژه در آغاز سخن به نظر بنده ساختگی می نماید، ولی اگر دلایل دیگری در تأیید کنج به معنی «درخت» باشد و در تأیید آن به معنی «گوشه» نباشد، می توانیم آن را بپذیریم.

۳- مصراع یکم بیت دوم: تو گفتی که ابری برآمد ز کنج، که در واقع تأییدی ست بر درستی کنج به معنی «گوشه» در بیت مورد بحث ما. چون اولاً این ایراد دستوری را که در بیت مورد بحث باید کنجی (بایای نکره) بیاید رد می کند. دوم این که از نظر محتوای سخن نشان می دهد همان گونه که آمده است ابری از کنج برآمد، می تواند نیز گفته باشد که تندبادی از کنج برآمد و شیوه بیان و دستور نیز با آن یکی ست.

۴- اسدی در لغت فرس (تصحیح دبیرسیاقی، ص ۲۲، تصحیح مجتبایی - صادقی، ص ۵۴) همین را در گواه واژه کنج آورده است: «کنج پیغوله و گوشه نیز گویند. چنان که فردوسی گفت:

اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افکند نارسیده ترنج

با این حال و با وجود این که اسدی خود مردی شاعر و لغوی و همعهد و همشهری فردوسی بوده، نمی توان البته ادعا کرد که او همه واژه های شاهنامه را به همان معنی فهمیده بوده است که خود فردوسی. به سخن دیگر، اگرچه اعتبار گفته اسدی و دلایل دیگر که ذکر شد، احتمال درستی کنج را در معنی «گوشه» بسیار بالا می برد، و از احتمالات دیگر سخت می کاهد، ولی لزوم و فایده ذکر احتمالات دیگر را به کلی رد نمی کند. بیش از این تصدیق نمی دهم.

با آرزوی تندرستی و توفیق برای شما و خانواده ارادتمند خالقی

هامبورگ، ۲ فوریه ۱۹۹۸

\*\*\*

لغت فرس اسدی و «کنج»

لغت فرس تألیف اسدی طوسی (فوت ۶۶۵ ه. ق.)، سراینده گرشاسب نامه (بین

سالهای ۴۵۶-۴۵۸) است. با آن که این کتاب، قدیمی ترین لغت نامه موجود زبان فارسی ست و از آن چهار پنج نسخه خطی نیز موجود است که قدیمی ترین آنها در سال ۷۳۳ هجری تحریر شده، بنا به تحقیق محمد دبیرسیاقی این چهار یا پنج نسخه

هیچ یک چنان که باید منطبق بر یکدیگر نیستند بدان حد که اختلافات کلی تعداد لغات و نوع و میزان شواهد و دگرگونی عبارات و تعریف لغات را نمی توان حمل بر تسامح نسخ در استنساخ از روی نسخه اصل کرد و به عبارت بهتر نام اختلاف نسخه بر آن نمی توان نهاد و همین امر است که موجب تردید انتساب قطعی نسخه های موجود به اسدی ست.

و به همین جهت است که عباس اقبال آشتیانی نیز «به حق در صحت انتساب جمیع نسخ معروف این کتاب به اسدی تا وقتی که نسخه ای خطی از فرهنگ اسدی که قدمت زمان آن محرز باشد به دست نیاید» تردید کرده است.

از جمله این اختلافها یکی اختلاف مقدمه این نسخه هاست. چنان که در مقدمه نسخه واتیگان از «کتاب لغت فرس لسان اهل البلخ و ماوراء النهر و خراسان و غیرهم» سخن به میان آمده است، و در نسخه سعید نفیسی از این که «... این رساله ای ست ... در بیان لغات فرس»، و در نسخه نخجوانی «... این کتاب پارسی که به روزگار، ابومنصور علی بن احمد الاسدی رحمة الله علیه از دیوانه‌ها شعراء ما تقدم جمع کرد تا شنوندگان و خوانندگان را افادت باشد...»، و در مقدمه نسخه اقبال آشتیانی استثناء به این موضوع تصریح گردیده است که:

... و غرض ما اندر این لغات پارسی ست که دیدم شاعران را که فاضل بودند و لیکن لغات پارسی کم می دانستند ... پس فرزندم حکیم جلیل ... از من که ابومنصور علی بن احمد الاسدی الطوسی هستم لغتنامه ای خواست چنان که بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی ...!

این عبارت مبهم است و شاید بتوان از آن بدین صورت رفع ابهام کرد که اسدی طوسی در زمانی که در غرب ایران در آذربایجان و اران به سر می برده است، منطقه ای که ساکنانش به لهجه آذری - از لهجه های زبان فارسی مثل زبان دری رایج در خراسان و ماوراء النهر - سخن می گفته اند، و از لغات خاص پارسی دری رایج در بلخ و خراسان و ماوراء النهر آگاه نبوده اند، کتاب لغت خود را برای رفع نیاز شاعران آن منطقه تألیف کرده است. توضیح آن که اسدی پس از حمله سلجوقیان به خراسان، زادگاه خود را ترک گفت و به غرب ایران رفت و در آذربایجان و اران در خدمت امرای آن سامان درآمد و لغت فرس خود را در سالهای اقامت در این نواحی تألیف کرد. پس مقصود از «شاعران فاضل» در مقدمه نسخه خطی عباس اقبال آشتیانی، شاعران فاضل آذری زبان آذربایجان و اران است، و منظور از

«لغات پارسی» ای که کم می دانستند لغات پارسی رایج در پارسی دری بلخ و خراسان و ماوراء النهر است که در اران و آذربایجان به کار نمی رفته است.

مقصود از ذکر این مقدمه آن است که روشن گردد حتی مقدمه هر یک از نسخه های خطی لغت فرس با یکدیگر تفاوتی آشکار دارند تا چه رسد به لغاتی که در هر یک از آنها آمده است. به علاوه باید توجه داشت که لغت فرس، یک کتاب لغت بسیار کوچکی است که تنها برخی از لغات پارسی در آن آمده است که به زعم اسدی طوسی، شاعران فاضل اران و آذربایجان معنی آنها را نمی دانسته اند، نه یک کتاب لغت بزرگ. دبیرسیاقی درباره نسخه لغت فرس محفوظ در کتابخانه واتیکان که آن را با حواشی و تعلیقات و فهرس تجدید طبع کرده، نوشته است: «در چاپ حاضر ۱۱۹۶ لغت اصلی عنوان شده و ۱۱۸ لغت که عنوان مترادف دارد آمده و از ۷۷ شاعر ۱۳۳۵ بیت شعر گواه آورده شده است»<sup>۲</sup> (از جمله اسدی دو بیت از اشعار خود را نیز به عنوان شاهد لغات: بش: موی قفای اسب، و آزنداق: قوس و قزح نیز آورده است). به همین جهت است که در این لغتنامه، کلمه هایی مانند مرد، زن، دختر، پسر، خواهر، برادر، خانه، درخت، در، دیوار، دست، پا و امثال آن نیامده است چنان که از حروف اضافه و ربط و ضمایر و... نیز سخنی به میان نیامده است. اما ظاهراً صفت مشترک تمام نسخه های خطی لغت فرس آن است که تخمیناً حدود نود درصد کلماتی را که اسدی طوسی با ذکر شاهد شعری در آن آورده است، کلماتی است که امروز ما نیز به کار نمی بریم و سراغ آنها را باید فقط در شعر کهن فارسی خراسان بزرگ و ماوراء النهر گرفت. پس بر اساس آنچه در مقدمه یکی از نسخه های خطی لغت فرس آمده است، اساس تألیف در این کتاب تنها ذکر لغاتی بوده است که ظاهراً تا اوایل نیمه دوم قرن پنجم هجری، «شاعران فاضل» اران و آذربایجان معنی آنها را نمی دانسته اند زیرا آنها، لغات فرس اهل بلخ و خراسان و ماوراء النهر بوده است.

اکنون به بررسی کلمه «کنج» در لغت فرس پردازیم.\* اسدی تلفظ این کلمه را معین نکرده است که به فتح اول است یا به ضم اول، و در دو مورد به شرح زیر آن را در کتاب خود آورده است:

«کنج - پیغوله باشد. فردوسی گفت:

اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افکند نارسیده ترنج» (ص ۲۲)

۲- «پیغله و پیغوله و کنج - یکی باشد. فردوسی گفت:

\* با توجه به نسخه خطی مورخ ۷۳۳ هجری قمری کتابخانه واتیکان، تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی (به یادداشت شماره ۱ مراجعه شود).

کنم هرچ دارم به ایشان یله ز گیتی گرفتم یکی پیغله» (ص ۱۲۸)

نخست از این موضوع ناگفته نگذرم که اسدی طوسی در لغت فرس، از بیت اول فقط کلمه «کنج»، و از بیت دوم کلمه های «یله» و «پیغله» را معنی کرده است. پس معلوم می شود که به نظری، چون «شاعران فاضل» معنی بقیه کلمات این دو بیت مانند «ترنج» و «گیتی» را می دانسته اند، او ضرورتی برای ذکر معنی آنها در کتاب خود ندیده است. از سوی دیگر عرض کردم که حداقل حدود نود درصد کلمات مذکور در لغت فرس را فارسی زبانان امروز ایران نیز به کار نمی برند و در این مورد با شاعران فاضل آذربایجان و اران در حدود ده قرن پیش تفاوتی ندارند. و اما بیایم بر سر آن حدود ده درصد کلمات مذکور در لغت فرس که ما فارسی زبانان ایران معنی آنها را می دانیم و احتیاجی به کتاب لغت فرس نداریم. اگر در قضاوت ملاک را این قرار بدهیم که این ده درصد لغاتی که ما معنی آنها را می فهمیم، پس از تألیف لغت فرس به توسط افرادی که از نیت مؤلف بیخبر بوده اند افزوده شده است، بی تردید باید گفت «کنج - پیغوله باشد. فردوسی گفت: اگر تندبادی بر آید...» بعدها به لغت فرس افزوده شده است و شاهد اصیل همان عبارت «پیغله و پیغوله و کنج - یکی باشد. فردوسی گفت: کنم هرچ دارم به ایشان...» است. ولی ما نمی دانیم که شاعران فاضل آن سرزمینها با لفظ «کنج» آشنا بوده اند یا نه. طرز استعمال امروزین ما که نمی تواند و نباید ملاک داوری ما برای گذشته های دور قرار بگیرد. اگر مشکل ما فقط لفظ «کنج» بود ممکن بود از آن بگذریم، ولی تنها در «باب الجیم» لغت فرس (چاپ دیرسیاقی) که همین لغت «کنج» در آن آمده است، ۷۶ کلمه دیگر نیز با ذکر معنی و شاهد شعری ذکر گردیده است که در بین آنها لغات: آماج، تاراج، آرنج، غنچه، پخج، لوح نیز دیده می شود که ما امروز آنها را به کار می بریم. با توجه به آنچه گذشت هر حکمی درباره «کنج» به معنی پیغوله می کنیم لااقل باید درباره این شش کلمه دیگر نیز صادق باشد. آیا می توان ادعا کرد که چون ما فارسی زبانان امروز ایران این شش کلمه را به کار می بریم و معنی آنها را نیز می دانیم، این لغات از جمله آن کلماتی نیست که «شاعران فاضل» معنی آنها را نمی دانسته اند، ما چه می دانیم. شاید شاعران فاضل آن سرزمینها همان طوری که معنی لغاتی مانند: یخچه (: تگرگ)، خوچ (: تاج خروس)، غارج (: صبوحی کردن)، تلاج (: بانگ و مشغله)، فلج (: غلق)، سکنج (: باطل)، خنج (: نفع)، غنج (: جوال)، بنانج (: مردی که دوزن دارد)، فرخج، پلشت، فزاکن (: پلید) را نمی دانسته اند و اسدی آنها را در کتاب خود آورده است، با کلمات: کنج، آماج، تاراج، آرنج، غنچه، پخج، لوح نیز آشنا نبوده اند و بدین سبب اسدی طوسی آنها را هم در «باب

«الجیم» کتاب خود آورده است. البته تا زمانی که نسخه ای کهن و نزدیک به زمان تألیف لغت فرس به دست نیاید، می توان به حدس گفت که فلان کلمه و فلان کلمه را کاتبان بعدی به سلیقه خود به متن اصلی افزوده اند، و چه بسا هم که افزوده باشند؛ کاری که کاتبان ما در قرون پیش بارها و بارها در مورد تمام دستنوشته ها انجام داده اند و مشکلی بزرگ در سر راه مصححان متون ادبی به وجود آورده اند و به همین جهت بود که روزی استاد مجتبی مینوی در یکی از جلسات جشنواره طوس در تالار فردوسی دانشگاه فردوسی مشهد ضمن سخنرانی درباره شاهنامه فردوسی، و اختلاف نسخه های آن، ناگهان فریاد برآورد که همه کاتبان ما خائن بوده اند.

برای آن که مثالی دیگر از طرز کار اسدی طوسی در گزینش لغات به دست بدهم به مطلبی که سالها پیش در «مجلس بزرگداشت ابومنصور دقیقی» در دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی عرض کردم به اختصار اشاره می کنم. بنده با توجه به آنچه در مقدمه نسخه خطی لغت فرس اسدی متعلق به عباس اقبال آشتیانی آمده است که پیش از این آن را نقل کردم بدین مضمون که مؤلف کتاب خود را برای شاعران فاضلی نوشته است که لغات فارسی کم می دانستند، برای آن که نوع این لغات و تعداد آنها را به طور تقریبی تعیین کنم، ایاتی را که اسدی از دقیقی در لغت فرس به عنوان شاهد آورده است استخراج و تمام کلمه های مذکور در آن بیتها را فهرست کردم. نتیجه کار این بود که:

اسدی ۱۱۳ بیت از اشعار دقیقی را به عنوان شاهد در کتاب خود ذکر کرده است که چون هفت بیت آن در بعضی از نسخه ها علاوه بر دقیقی به شاعران دیگر نیز نسبت داده شده است، فقط ۱۰۶ بیت از اشعار دقیقی را که در کتاب لغت فرس آمده است برای این تحقیق مورد مطالعه و بررسی قرار داده ام. دقیقی در این ۱۰۶ بیت حدود ۱۵۹۰ کلمه [اعم از اسم و صفت و فعل و ضمیر و حرف ...] به کار برده که تعداد کلمه های غیر تکراری مندرج در این بیتها بدین قرار است:

|   |          |
|---|----------|
| فارسی                                       | ۵۱۴ کلمه |
| کلمه های مرکب فارسی یا مرکب از تازی و فارسی | ۱۳۱ کلمه |
| جمع   | ۶۴۵ کلمه |

اسدی از مجموع کلمات مذکور، فقط ۱۴۵ کلمه بسیط فارسی را در کتاب خود - به عنوان لغات پارسی که شاعران فاضل اران و آذربایجان معنی آنها را در نمی یافته اند - با ذکر معنی و شاهد آورده، و از توضیح معنی بقیه کلمات مندرج در ۱۰۶ بیت دقیقی در کتاب لغت فرس خودداری کرده است.<sup>۲</sup>

توضیح این موضوع را لازم می دانم که بررسی اشعار دقیقی در لغت فرس بر اساس نسخه

چاپ عباس اقبال آشتیانی صورت گرفته است؛ که در آن سالها در مشهد در اختیارم بود. به علاوه چنان که پیش از این گفته شد بین نسخه های خطی این لغتنامه تفاوت های آشکار به چشم می خورد به طوری که فی المثل در لغت فرس چاپ عباس اقباس آشتیانی این کلمات آمده است: آفرین، اختر، تنگ، جشن، خورشید، شاه...، در حالی که این کلمات در چاپ دبیرسیاقی (نسخه واتیکان) نیست.

جلال متینی

#### یادداشتها:

- ۱- لغت فرس، منسوب به اسدی طوسی، از روی نسخه مورخ ۷۳۳ هجری مضبوط در کتابخانه واتیکان، مأخذ چاپ باول هرن - ۱۸۹۷ میلادی، با حواشی و تعلیقات و فهارس، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم، ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ خورشیدی). در روی جلد کتاب چاپ شده است: لغت فرس حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، مقدمه، ص: چهار تا شش.
- ۲- همان کتاب، مقدمه، ص هشت.
- ۳- جلال متینی، «دقیقی، زبان دری و لهجه آذری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، مشهد، سال ۱۱، شماره ۴، زمستان ۱۳۵۴، ص ۵۵۹-۵۷۵.
- ۴- ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، کتاب لغت فرس، تصحیح عباس اقبال، تهران (خلخال)، ۱۳۱۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی